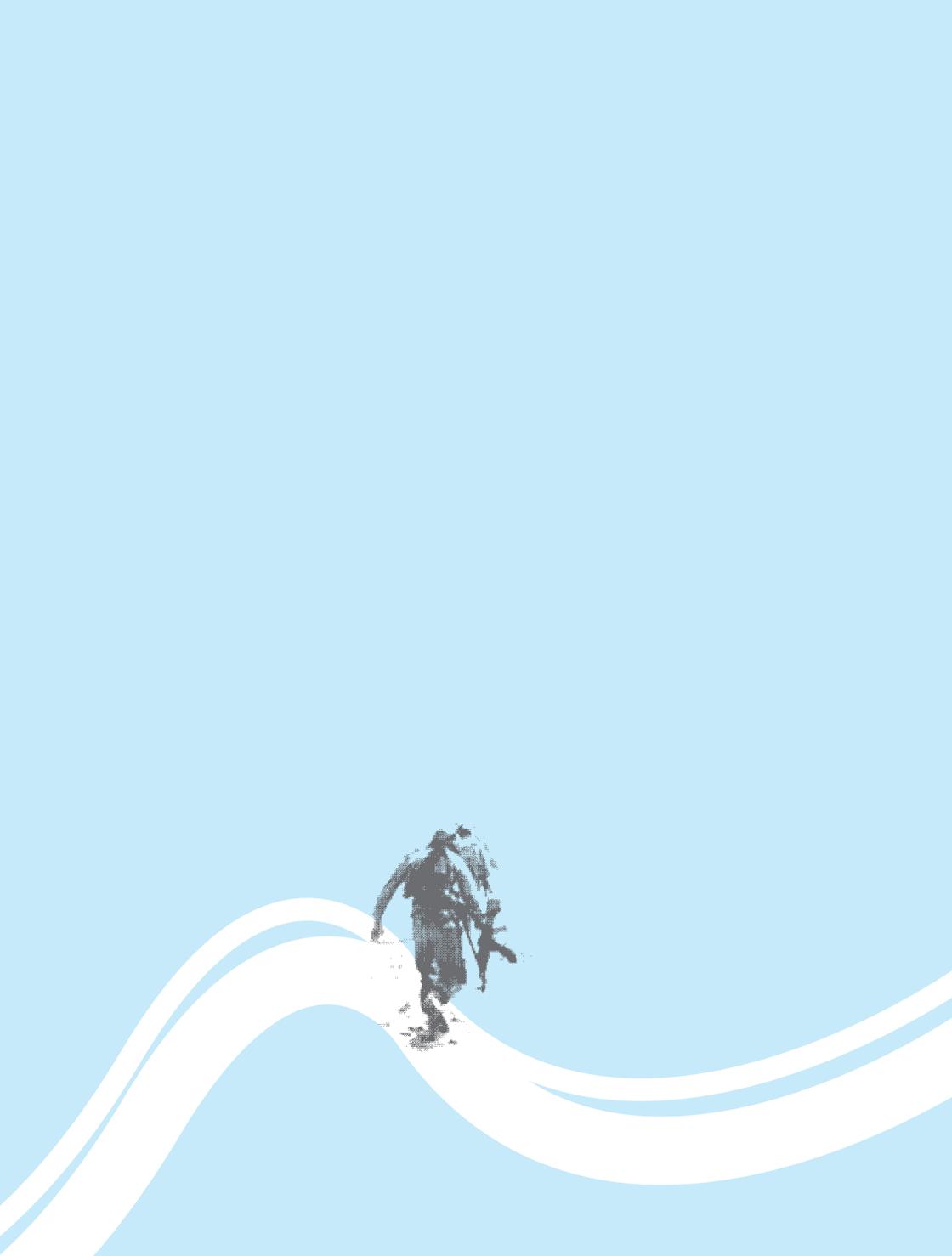
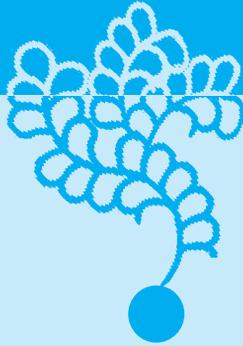


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ







ما آگاهانه و عاشقانه رفتیم



مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت

عنوان و نام پدیدآور : ما آگاهانه و عاشقانه رفتیم/ گردآوری و تنظیم موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت.
 مشخصات نشر : تهران: قدر ولایت، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری : ۲۴۰ص.
 شابک : ریال-2-326-495-964-978 :
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- خاطرات
 موضوع : شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات
 شناسه افزوده : موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت
 رده بندی کنگره : DSR۱۶۲۵/م۱۳ ۱۳۹۱
 رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۳۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۶۴۶۸۱



ما آگاهانه و عاشقانه رفتیم

گردآوری و تدوین: موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت

ناشر: موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت

نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۹ / شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

حروفچینی: ظریفیان / لیتوگرافی: سحر / چاپ: آفرنگ / صحافی: صداقت

طرح جلد: امیر خلیلی فرد

شابک: ۲-۳۲۶-۴۹۵-۹۶۴-۹۷۸

قیمت ۳۰۰۰۰ تومان

دفتر توزیع و پخش: خیابان پاستور - خیابان ۱۲ فروردین جنوبی - کوچه خاقانی پلاک ۸

تلفن: ۶۶۴۶۹۹۵۸-۶۶۴۱۱۱۵۱-۶۶۴۷۰۲۰۵

نمایندگیهای فعال در استانها و شهرستانها:

اردبیل - ۰۴۵۱ ۲۲۵۳۸۰۰ / اهواز - رسانه بیداری ۰۶۱۱۲۹۲۲۱۷۸ / اهواز ستاد اقامه نماز ۰۶۱۱۳۹۱۰۰۹۰ / بابل ۰۱۱۱ ۲۲۰۷۷۴۲

بندر لنگه ۰۹۱۳۸۴۶۰۳۳۲ / بوشهر ۰۷۷۱ ۲۲۵۴۳۵۴۶ / بهبهان ۰۹۱۶۳۷۲۳۳۶۹-۰۹۱۶۶۷۱۱۳۹۵

تهران انتشارات صبح امیر ۸۸۹۷۶۶۷۰ - ۸۸۹۶۹۰۷۸ / تهران چاپ نشر بین الملل ۸۸۹۰۳۸۴۳ / جهرم ۰۷۹۱ ۲۲۷۵۸۳۵

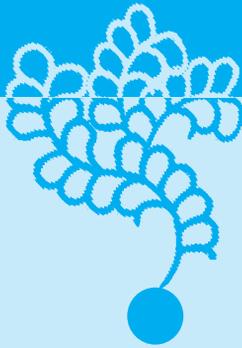
شیراز - ۰۷۱۱ ۲۳۵۹۰۲۳ / شیراز - ۰۷۱۱ ۶۲۶۷۴۷۴۳ / شیراز - ۰۷۱۱ ۶۲۷۲۶۶۲ / شیراز - ۰۷۱۱ ۸۲۰۶۹۷۰ / قم - ۰۲۵۱ ۲-۷۸۳۹۴

قم - ۰۲۵۱ ۷۷۳۰۷۳۵ / قم - ۰۲۵۱ ۷۷۴۲۱۵۵ / مازندران - ساری ۰۱۱۳۳۲۴۷۰۵ / مازندران - ساری ۰۹۱۱۱۵۴۳۱۷۹ / مرند ۰۹۳۶۶۰۵۱۳۵۹

مشهد ۰۵۱۱ ۲۳۳۶۵۷۸ / مشهد ۰۵۱۱ ۲۳۵۵۲۹۴ / یاسوج - ۰۷۴۱ ۲۳۳۶۴۰۹ / یزد ۰۳۵۱ ۶۲۶۷۷۱۲

نشانی پایگاه اینترنتی: www.ghadr110.ir نشانی پست الکترونیکی: info@ghadr110.ir

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است



فهرست

- مقدمه ۹
- می خواهم برای دفاع از دین خدا مکه بروم ۱۵
- چهار روز در پادگان دنبال مسئولان دوید تا قبول کردند به جبهه بروم! ۱۷
- با شناسنامه برادر و امضای یک نفر به عنوان ولی به جبهه رفت! ۱۹
- با التماس او، رضایت نامه را امضا کرد! ۲۰
- در شناسنامه اش، عدد ۹ را به ۶ تبدیل می کند! ۲۱
- دستور امام است که جبهه ها را پر کنیم ۲۲
- من را هم را آگاهانه انتخاب کردم ۲۳
- هیچ چیز مانع رفتن من به جبهه نمی شود ۲۴
- راه سعادت ۲۵
- استقرار حکومت جمهوری اسلامی ۲۶
- احیای دین و تداوم انقلاب ۲۷
- دفاع از اسلام و قرآن ۲۸
- گسترش اسلام در سراسر جهان ۲۹
- نابودی دشمن دین خدا ۳۰
- کامل کردن ایمان ۳۱
- برای یاری دین و لیبیک به ندای امام ۳۲
- روی انگشتانش ایستاد تا قدش را بلند نشان دهد! ۳۳



- دنباله‌رو خط امام حسین (علیه‌السلام) هستیم!..... ۳۴
- من برای آب و خاک نمی‌جنگم..... ۳۵
- ما برای اسلام می‌جنگیم..... ۳۶
- اگر خطری مرا تهدید کرد، شما زودتر مرا بزنید!..... ۳۷
- من هم باید به سهم خودم بروم!..... ۳۸
- این جا خود کربلاست..... ۳۹
- عشق به خدا، واقعی و عمیق است..... ۴۰
- زخمی شدن مثل شکلات خوردن شیرین است!..... ۴۱
- از پشت بام خانه فرار می‌کرد!..... ۴۲
- مگر جهاد در راه خدا سنّ و سال می‌شناسد؟..... ۴۳
- مبارزه منفی برای رفتن به جبهه!..... ۴۴
- آن جادعوای دادن است، نه گرفتن!..... ۴۵
- گر از سر بُریده می‌ترسیدم، در کوچۀ عاشقی می‌گردیدم!..... ۴۶
- در شناسنامه دست بردم و رضایت‌نامه را خودم نوشتم!..... ۴۷
- با اصرار و رضایت من اعزام شد!..... ۴۹
- مسئولان را برای پذیرش و ثبت نام جبهه مُجاب کرد!..... ۵۰
- زیر صندلی خودش را مخفی کرد تا به جبهه برود!..... ۵۱
- سهم من را به برادرهایم بده، من رضایت رفتن به جبهه را می‌خواهم!..... ۵۲
- بابا، این برگه را امضا می‌کنی؟..... ۵۳
- چه کنم که در سرم شور خدایی و عشق حسینی است..... ۵۴
- اگر شخص نابابی وارد خانۀ ما شود، وظیفۀ ما چیست؟..... ۵۵
- دست به دامن هر که شدم، فایده نکرد..... ۵۶
- چرا پسرم را بیش تر از خدا دوست دارم؟..... ۵۷
- اگر به درد نخوردم، مرا برمی‌گردانند..... ۵۸
- ما که داریم می‌رویم، معلوم نیست که دیگر به شناسنامه‌ام نیاز شود!..... ۵۹
- برای چه رضایت نمی‌دهید؟..... ۶۰

- ۶۱..... استخاره خوب آمد و راهی جبهه شد.
- ۶۲..... من ثبت نام کرده‌ام، می‌خواهم از شما اجازه بگیرم.
- ۶۳..... باز هم به جبهه آمد!
- ۶۴..... این آخرین وداع من با شماست.
- ۶۵..... من به اراده خودم آمده‌ام.
- ۶۶..... اگر امضا نکنی، می‌روم و دیگر هم بر نمی‌گردم!
- ۶۷..... با ایمانی کامل در راهت گام برمی‌دارم.
- ۶۸..... وظیفه خود دانستم خدمتی به اسلام و کشور کنم.
- ۶۹..... این راه، همان راه امام حسین (ع) است.
- ۷۰..... برای دفع تجاوز دشمنان به اسلام آمده‌ام.
- ۷۱..... می‌رویم تا اسلام زنده بماند.
- ۷۲..... خیلی مسرورم که جانم را نثار اسلام می‌کنم.
- ۷۳..... جتّه‌ام ضعیف است، ولی خیلی کار از من برمی‌آید.
- ۷۴..... چرا مرا از جبهه و این فرصت مردانگی محروم می‌کنید؟
- ۷۵..... توفیق زیاد ماندن در جبهه را می‌خواهم!
- ۷۶..... از من نخواه که بمانم.
- ۷۷..... این چیزهایی که می‌گوئید، اسباب بازی است!
- ۷۸..... عشق بچه هم مانع رفتن نمی‌شود.
- ۷۹..... دفاع از دین، ناموس و وطن.
- ۸۰..... با دستکاری شناسنامه، اعزام شد!
- ۸۱..... من دیدم و خریدم.
- ۸۲..... دفاع از انقلاب و کشور.
- ۸۳..... درس را رها کردم برای دفاع از ناموس و مملکت.
- ۸۶..... اگر سؤال کردند برای چه شهید شدی؟ بگو در راه الله.
- ۸۷..... پدر و مادرش واسطه شدند تا اعزام شود!
- ۸۸..... خیلی بیش تر از سهمت در جبهه بودهای!





- ۸۹..... من به جای پدرم برگه اعزام او را امضا کردم!
- ۹۰..... مادرش را به جان امام قسم داد تا راضی شود به جبهه برود!
- ۹۲..... بگذار بروم جبهه، در بهشت را به رویت باز کنم.....
- ۹۴..... آخرین خواسته خانواده را هم انجام داد و به جبهه رفت.....
- ۹۵..... با وجود قبول شدن در کنکور، به جبهه رفت.....
- ۹۶..... عقیده‌ام زندگی‌ام است.....
- ۹۷..... پیش شما بمانم یا با دشمن بجنگم؟.....
- ۹۹..... من راه رفتن به کردستان را انتخاب می‌کنم!.....
- ۱۰۰..... برای باری دین خدا آمده‌ایم.....
- ۱۰۱..... تا اهتراز پرچم اسلام و آزادی مظلومان می‌جنگیم.....
- ۱۰۲..... این راه را با دید آگاهانه انتخاب کردم.....
- ۱۰۳..... می‌دانم در این راه شهادت هست، اما به خاطر خداست.....
- ۱۰۴..... با نثار خونم می‌خواهم به عشقم برسم.....
- ۱۰۵..... من راضی به شهادتم و به آن افتخار می‌کنم.....
- ۱۰۶..... برای زنده ماندن آیین اسلام آمده‌ایم.....
- ۱۰۷..... این راه را با اندیشه‌ای باز انتخاب کرده‌ام.....
- ۱۰۸..... دستکاری شناسنامه و اعزام برای جبهه.....
- ۱۰۹..... لیبیک یا خمینی!.....
- ۱۱۰..... با اراده، اختیار و عقل خود در جبهه شرکت کرده‌ام.....
- ۱۱۱..... به بچه‌هایم بگوئید پدرشان آگاهانه این راه را انتخاب کرد.....
- ۱۱۲..... آمدم شما را واسطه کنم!.....
- ۱۱۳..... آن قدر اصرار و گریه کرد تا به او اسلحه دادند!.....
- ۱۱۴..... کاش صدها جان داشتم تا در راه خدا فدا می‌کردم.....
- ۱۱۵..... بعد از تفکر و تعقل کامل و حقایق این راه، انتخاب کردم.....
- ۱۱۶..... بالأخره موفق شدیم.....
- ۱۱۷..... تا امضا نکنید نمی‌گذارم بروید!.....



- ۱۱۹.....جبهه از بقیه مسائل واجب تر است.....
- ۱۲۰.....خیلی گریه کرد تا با رفتنش به عملیات موافقت کنند!
- ۱۲۱.....ناراحت بود که به خاطر کوچک بودن اعزام نشده بود!
- ۱۲۲.....سنش را زیاد کرد تا به جبهه برود!
- ۱۲۳.....آن قدر پشت درِ پادگان نشست تا رأی آنها عوض شد!
- ۱۲۴.....آرزویم پیروزی اسلام است.....
- ۱۲۵.....داشت دق می کرد وقتی شنید می خواهید برگردانیدش!
- ۱۲۶.....استعفا داد تا با واحدهای مردمی اعزام شود!
- ۱۲۷.....جلب رضایت خالق و خدمت به انقلاب.....
- ۱۲۸.....می روم برای احیای دین و تداوم انقلاب.....
- ۱۲۹.....من به زور و اجبار به جبهه نرفته ام.....
- ۱۳۰.....برق را خاموش می کنیم، هر که خواست برود!
- ۱۳۱.....چرا این قدر دعا می کنید شهید نشوم؟.....
- ۱۳۲.....ختم قرآنی نذر کردم تا امروز اعزام شوم!
- ۱۳۳.....باید می آمدم و از دین و میهنم دفاع می کردم.....
- ۱۳۴.....قبول، تو ماندنی شدی؛ با هم می رویم خطا!.....
- ۱۳۸.....زن و بچه من خدایی دارند.....
- ۱۳۹.....آخر یک شب شهادت عقب افتاد!
- ۱۴۰.....تا اجازه شرکت در عملیات را ندهی، نمی گذارم بروی!
- ۱۴۱.....کسی نیست مرا یاری کند؟.....
- ۱۴۳.....تصمیم گرفتیم راه انبیا را انتخاب کنیم.....
- ۱۴۴.....آگاهانه و عاشقانه تو را انتخاب کردم.....
- ۱۴۵.....هدفم احیای دین و تداوم انقلاب است.....
- ۱۴۶.....اجباری در کار نبود.....
- ۱۴۷.....من بهشت را می بینم.....
- ۱۴۸.....دوست ندارم سنگر برادرانم خالی بماند.....



- ۱۴۹..... با گریه و التماس فرمانده را راضی کرد!.....
- ۱۵۰..... به یک شرط!.....
- ۱۵۱..... ترسیدم جا بمانم!.....
- ۱۵۲..... در راه عقیده‌ام جهاد می‌کنم.....
- ۱۵۳..... خودت لباس‌هایت را تحویل بده و برو!.....
- ۱۵۴..... بودن در عملیات را با هیچ چیز عوض نمی‌کنم!.....
- ۱۵۵..... همه ماندند، حتی یک نفر هم نرفت!.....
- ۱۵۶..... ما در ره عشق، نقص پیمان نکنیم.....
- ۱۵۸..... فردای قیامت شکایتت را می‌کنم!.....
- ۱۵۹..... من با همین یک فین می‌آیم!.....
- ۱۶۱..... نمی‌خواهم سیم شهادت قطع شود!.....
- ۱۶۲..... دوست دارم تیر بخورد به قلبم!.....
- ۱۶۴..... می‌گویند سنّ من قانونی نیست!.....
- ۱۶۵..... یکی از فرزندان را به خدا نمی‌دهی؟.....
- ۱۶۶..... انگیزه ما ریشه در اعتقادات دارد، نه رفاهیات.....
- ۱۶۷..... من دیگر پسر هیچ کس نیستم!.....
- ۱۶۸..... کاش فدایی تک‌تک مردم ایران شوم!.....
- ۱۶۹..... به ندای حسینی امام لیبیک گفته‌ام.....
- ۱۷۰..... دو برادر سرِ جبهه رفتن دعوایشان بود!.....
- ۱۷۱..... انقلاب خمینی، عشق است.....
- ۱۷۲..... هر سه نفرمان آرزوی شهادت داریم!.....
- ۱۷۳..... می‌خواهم بروم جبهه، ولی نمی‌گذارند!.....
- ۱۷۵..... پُلی شد برای عبور رزمندگان!.....
- ۱۷۷..... اگر نگذارید، می‌روم از شهر دیگری اعزام می‌شوم!.....
- ۱۷۸..... گریه من از شوق شهادت است!.....
- ۱۷۹..... معیار عشق یا عقل؟.....



- ۱۸۰..... لحظه به لحظه گداخته تر شد
- ۱۸۲..... انگیزه‌ام در انتخاب راه شهیدان
- ۱۸۵..... استخاره که خوب آمد، من رفتم!
- ۱۸۶..... باید بروم!
- ۱۸۸..... آخرین روز زندگی
- ۱۹۰..... از خدا خواسته‌ام اولین شهید خانواده باشم!
- ۱۹۱..... دوست دارم در بطن عملیات باشم
- ۱۹۲..... وظیفه من است
- ۱۹۳..... نمی‌شود جنگ، مردم و کشور را رها کرد و در خانه نشست
- ۱۹۴..... پشت میز نشینی برای من مثل مرگ است!
- ۱۹۵..... به هر دری زد تا به جبهه بروم
- ۱۹۶..... اگر الان نرویم، کشور و دینمان پیروز نمی‌شود
- ۱۹۷..... اصرار و گریه برای اعزام به خط مقدم!
- ۱۹۸..... بامن کاری نداشته باشید!
- ۱۹۹..... با وجود برگه پایان مأموریت، در عملیات شرکت کرد!
- ۲۰۰..... یا علی گفتم و آمدم!
- ۲۰۱..... فکر نمی‌کنم دیگر مرا ببینید
- ۲۰۲..... گریه، اشتیاق و اصرار برای شرکت در عملیات!
- ۲۰۳..... من در خانه بمانم و شاهد جنایت دشمن باشم؟!
- ۲۰۴..... اذان می‌گویم تا دشمن بداند ما برای چه می‌جنگیم!
- ۲۰۵..... باچشمانی باز این راه را انتخاب کرده‌ام
- ۲۰۶..... با اطمینان و یقین کامل اسلام را شناختم
- ۲۰۷..... می‌رویم تا مردانه بجنگیم
- ۲۰۹..... حالا چرا گریه می‌کنی؟
- ۲۱۲..... پاهای تاول زده!
- ۲۱۳..... ما پای شعار خود ایستاده‌ایم

- ۲۱۵..... باید دل امام و ملت را شاد کنیم!
- ۲۱۶..... حالا وقت رفتن من شده!
- ۲۱۸..... باید بمانم، این جا خون ریخته شده!
- ۲۲۰..... پدر هم نتوانست جلو رفتن او را بگیرد!
- ۲۲۲..... ما آمدیم تا آسایش و راحتی مردم را فراهم کنیم.
- ۲۲۵..... به جای عمل، به جبهه رفت!
- ۲۲۶..... گنج پایش را شکست و رفت جبهه!
- ۲۲۷..... با حال بد، خودش را به جبهه رساند!
- ۲۲۸..... اتاق خالی بود و او فرار کرده بود!
- ۲۲۹..... اجازه ندهید هم می روم!
- ۲۳۰..... گوی بی بال در آورده بود!
- ۲۳۱..... می ترسم محبت مادری تو مانع رفتنم شود!
- ۲۳۳..... فردای قیامت از شما شکایت می کنم!
- ۲۳۵..... منابع





مقدمه

آنها که درون سیاه داشتند و دارند و چشم و گوش و زبانشان به واسطه دوری از حضرت حق و کثرت گناهان مُهر شده است، از آگاهی و عشق چه می‌دانند تا رفتن آگاهانه و عاشقانه رزمندگان را نظاره کنند و بفهمند؟ سواد و مدرک و پُز هم نشانه روشنایی دل و درستی منطق نیست. در دوران دفاع مقدس، کم نبودند افراد تحصیل کرده و ثروتمند و دل‌داده به دنیا و متاع آن، که با کنایه و گاه تمسخر، حرکت نورانی رزمندگان را، تلاشی کور و با عرض پوزش از ساحت شهیدان و مؤمنان، احمقانه می‌دانستند. خوب، از عقلِ مادی و دلِ شهوانی و زبان برآمده از این دو منبع فاسد و سیاه، انتظاری بیش از این نیست. تاریخ ادیان الهی، به ویژه اسلام، پُر است از این نیش و کنایه‌ها و تهمت‌ها و آزارها؛ اما مجاهدان راه خدا را فرقانی است و حجتی روشن که این تاریکیها و مزبله‌های کثافت را می‌درد و درخشش آگاهی و عشق را بر آسمان دنیای دون و آسمانهای بالاتر، تجلی می‌دهد.

هفتاد و دو تن را در کربلا چه سودایی در دل بود که آن‌طور با تیرها، نیزه‌ها و شمشیرها، عشق‌بازی می‌کردند و مرگ را به سخره گرفته بودند؟ در رجزهای آنان، آگاهی موج می‌زد. در نیایشهای شبانه آنان، بندگی در اوج نمایان بود. در ارادت و عشق



به مولایشان، حسین بن علی (علیه السلام)، خلقت را شرمسار کرده بودند.

در دفاع مقدس، بارقه‌های این آگاهی و عشق، یک بار دیگر، آسمان جاهلیت مدرن را روشن کرد. هم در جمله‌ها و وصیت‌نامه‌های این عزیزان، آگاهی و عشق موج می‌زند و اهدافی را ترسیم می‌کنند که یک دنیا عرفان و علم و عزت پشتمانه فهم و بیان چنین اهدافی است؛ هم در اعزام به جبهه و قبول مسئولیت‌های خطرناک و بازگشایی گره‌های سخت در عملیات‌ها، مانند پاکسازی میدانهای مین و عبور از موانع و انهدام دشمن و استقامت در بحرانی‌ترین لحظه‌ها؛ این آگاهی و عشق را به روشنی می‌توان یافت.

حتماً و یقیناً اگر آگاهی و عشق در حرکت رزمندگان نبود، این چنین درخشان و برجسته، ماندگار نمی‌شدند. لازمه ماندگاری، آگاهانه و عاشقانه و الهی بودن است. هر که با خدا معامله کند، می‌ماند و هر که با سودای دیگر عمل کند، فانی و پوسیده است. خاطرات کم و بیش ثبت شده از شهدای دفاع مقدس، که نشانه آگاهی بسیار برجسته، فهم و ادراک بسیار بالا، عشق و ایمان و عرفان کم‌نظیر است، یکی از دُرّهای گرانبهای گنجینه دفاع مقدس است، که کاش همه زوایای آن در تاریخ ثبت و استخراج می‌شد. اما همین مقداری که ثبت و طرح شده، برای اثبات و نشان دادن عمق بیداری، ادراک، آگاهی و عشق رزمندگان کافی است و امید است که هم باوه‌گویان سیاه دل را پاسخی کوبنده باشد، هم مؤمنان را یادآوری آن روزهای شور و شعور و بازخوانی اعمال امروز، و هم جوانان را در هر دو حوزه آگاهی و عشق، الگویی برتر فراهم آید و خداوند بر هر کاری قادر است.

مؤسسه فرهنگی هنری قدرولایت